

ضرورت همگرایی جامعه‌شناسی و تاریخ

نگاهی به رابطه نظریه اجتماعی و تاریخ

پیتر بورک

ترجمه حسینعلی نوذری

همانطور که در شماره نخست فصلنامه وعده دادیم، در ادامه طرح «مباحثات نظری در تاریخ معاصر» که با درج مقاله «فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ» شروع شد، این بار با انتخاب مقاله‌ای از پیتر بورک استاد کرسی «تاریخ فرهنگی» دانشگاه کمبریج و عضو هیئت علمی «ایمانوئل کالج»، گامی دیگر در جهت معرفی و ارائه مباحث نظری جدید در تاریخ برمی‌داریم. تا از این رهگذر تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را با نظریات و روش‌شناسی جدید کارهای تاریخی آشنا سازیم. نویسنده مقاله طی سی سال گذشته مطالعات گسترده‌ای در زمینه نظریات اجتماعی و کاربرد آنها در حوزه تاریخ و نیز در خصوص تاریخ فرهنگی و اجتماعی اروپا طی سده‌های شانزده تا نوزده میلادی متعدد انجام داده است. آنچه به عنوان منظر یا چشم‌انداز اصلی نگارش این مقاله محسوب می‌شود، به تعبیر فرناند برادل «تاریخ کلی» یا «تاریخ جمعی» است، تاریخی که صرفاً به شرح دقیق و موبه موبی جزئیات حوادث و وقایع گذشته نمی‌پردازد، بلکه به ارتباطها و پیوندهای میان رشته‌ها و حوزه‌های مختلف فعالیت بشری نیز تأکید دارد. در این راستا نویسنده، ضمن نگاهی کوتاه به سابقه و زمینه بحث‌های مربوط به تاریخ و نظریه اجتماعی (و به‌طور اخص جامعه‌شناسی)، به بررسی روند دوری و نزدیکی این دو رشته، از قرن هجدهم به بعد می‌پردازد و به موارد اختلاف و بعضاً عنادورزی‌های کارورزان این دو رشته با یکدیگر پرداخته و جای جای به ضرورت همکاری و مقارنه بین این دو حوزه و فواید و دستاوردهای هر یک برای دیگری اشاره می‌کند. و بر این باور است که نگارش تاریخ اصیل، معتبر و موثق بدون پشتوانه نظری و نقب زدن به عرصه نظریات اجتماعی اگر نه غیرممکن، که دشوار خواهد بود. از سوی دیگر ارائه نظریات جدید اجتماعی و رشد و غنای هر چه بیشتر جامعه‌شناسی و ژرف‌اندیشی در حوزه نظریه اجتماعی نیز بدون حضور داده‌های معتبر تاریخی، و بدون استفاده از استاد، مدارک و منابع مسلم تاریخی، کاری چندان «علمی» و جدی نخواهد بود. مقاله زیر تفصیل این دیدگاه است.

گفتار حاضر در واقع کوششی است برای ترسیم موقعیتها و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی تبیین و تقارن یا دوری و نزدیکی میان تاریخ و نظریه اجتماعی و طرح دو سؤال، ظاهراً ساده که فایده نظریه اجتماعی برای مورخان چیست و فایده تاریخ برای نظریه پردازان اجتماعی کدام است؟

امروزه مورخان مختلف، نظریات مختلف را از زوایای خاصی سودمند می‌دانند. پاره‌ای از مورخان نظریه را چارچوبی فراگیر و جامع تلقی می‌کنند، و برخی دیگر آن را به مثابه راه‌حلی برای معضلات خاص می‌دانند.^۱

البته در همین ابتدای کلام یادآوری این نکته را لازم می‌بینم که حتماً باید بین نظریه (theory)، الگو (model) و مفهوم (concept) تفکیک قایل شد و آنها را از هم متمایز دانست. زیرا نظریه هم با الگو و هم با مفهوم تفاوت اساسی دارد. مورخان معدودی پیدا می‌شوند که در مطالعات و تحقیقات خود از "نظریه" به معنای دقیق کلمه استفاده نمایند، ولی در عوض اکثر مورخان در به‌کارگیری و استفاده از "الگو" ید طولایی دارند، ضمن آنکه استفاده از "مفهوم" نیز کاملاً ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.^۲

تمایز بین نظریه و عمل (کاربست) مانند تمایز میان تاریخ و جامعه‌شناسی - یا رشته‌های دیگر نظیر مردم‌شناسی اجتماعی، جغرافیا، سیاست یا اقتصاد - نیست. برخی از دانشجویان این رشته‌ها به مطالعات موردی روی می‌آورند که در آنها نظریه نقش نسبتاً ناچیزی دارد. در سمت دیگر قضیه برخی از مورخان، به‌ویژه مورخان مارکسیست، با شدت و حدت فراوان از موضوعات نظری صحبت می‌کنند، حتی زمانی که بابت نبود این قبیل موضوعات گله و شکایت دارند، برای نمونه، مورخ برجسته‌ای چون ادوارد تامپسون که در مقاله مشهور و جدل‌برانگیز خود به انتقاد شدید از «فقر نظریه» پرداخت.^۳ در کل، دو مفهوم اساسی که طی چند سال گذشته در جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و مطالعات سیاسی تأثیر نافذ و تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند، عمدتاً به وسیله مورخان مارکسیست انگلیسی طرح و ارائه شده‌اند: مفهوم «اقتصاد اخلاقی» که واضع آن ادوارد تامپسون بود، و مفهوم «ابداع سنت» از اریک هابس بام.^۴ لیکن به‌طور کلی دست‌اندرکاران رشته‌های یادشده به مراتب بیش از مورخان مفاهیم و نظریه‌ها را زیادتر، صریح‌تر، جدی‌تر، پویاتر و در عین حال باغرور و افتخار بیشتر مورد استفاده قرار

1 . Man (1986).

2 . Leys (1959).

3 . Thompson (1978).

4 . Thompson (1971); Hobsbawm & Ranger (1983).

می‌دهند. در واقع همین تفاوت در نگرش به نظریه است که عامل اصلی اکثر اختلافات و سوء تفاهمهای موجود میان مورخان و نظریه‌پردازان است.

گفت‌وگوی ناشنویان

مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی (به خصوص جامعه‌شناسان) هیچ‌گاه به‌طور کامل سر وفاق و سازگاری با هم نداشته‌اند و از این لحاظ همسایگان چندان خوبی برای هم به‌شمار نمی‌روند. در حالی که این دو جریان، بدون شک وجوه اشتراکها و نزدیکیهای فکری - نظری بسیار با هم دارند، به‌ویژه از این لحاظ که کارورزان، محققان، دانشجویان و دیگر دست‌اندرکاران هر دو رشته عمده توجه و دلمشغولی خود را به «جامعه» به مثابه یک کل و نیز به روند کلی «رفتار انسانها» معطوف ساخته‌اند و مطالعه این دو حوزه را در کانون تحقیقات خود قرار داده‌اند. بدین ترتیب وقتی از این زاویه به قضیه نگاه کنیم خواهیم دید که آنان با اقتصاددانان، جغرافیدانان، یا متخصصان مطالعات سیاسی یا دینی فرق دارند و از آنان متمایزند.

جامعه‌شناسی را شاید بتوان مطالعه و بررسی جامعه انسانی با تکیه بر تعمیم‌های کلی درباره ساختارها، کارکردها و روند توسعه و تحول آن تعریف نمود. بهترین تعریف تاریخ نیز عبارت است از مطالعه و بررسی جوامع انسانی در شکل جمعی آنها، با تأکید بر تمایزات و تفاوت‌های موجود میان آنها و تأکید بر تغییر و تحولاتی که در هر جامعه، در طی زمان رخ داده است. این دو رویکرد بعضاً به عنوان رویکردهایی متناقض و مغایر با هم معرفی شده‌اند، در حالی که بهتر است آن دو را مکمل یکدیگر بدانیم. تنها از طریق مقایسه و تطبیق یک جامعه با جوامع دیگر می‌توانیم کشف کنیم که هر جامعه از چه جهاتی در نوع خود منحصر و یگانه است. تغییر و تحولات قالب ساختاری پیدا می‌کنند، و ساختارها نیز دستخوش تغییر و تحول می‌گردند. فی‌الواقع، فرایند «ساختمند شدن» (Structuration) یا ساختمندی، به تعبیر برخی از جامعه‌شناسان، در سالهای اخیر به صورت کانون توجه در آمده است.^۵

مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی این فرصت را دارند که یکدیگر را از قید انواع مختلف جمود فکری، تعصب و جزم‌اندیشی رها سازند. مورخان تقریباً به معنای واقعی و عینی کلمه در معرض خطر این جمود فکری و جزم‌اندیشی قرار دارند. تخصصی شدن آنان معمولاً در حوزه‌ای خاص، موجب می‌شود تا حوزه فعالیت و قلمرو تحقیقات خود را جریانی کاملاً یکتا و منحصر به فرد تلقی کنند. نه آنکه آن را آمیزه‌ای یکه و منحصر به فرد از عناصری بدانند که نمونه‌های مشابه و موازی آن در جاهای دیگر نیز وجود دارد.

5. Giddens (1979, 1984).

در مقابل، نظریه‌پردازان اجتماعی نیز به معنای استعاری‌تر آن در معرض این جمود فکری و خشک‌اندیشی قرار دارند. یعنی هرگاه که با اتکاء به صرف تجربه به تعمیم‌های کلی دربارهٔ «جامعه» می‌پردازند، یا بدون در نظر گرفتن فرایندهای بلندمدت به بحث و بررسی تحولات اجتماعی می‌پردازند، در معرض تهدید نوعی جمود فکری زمانی (و نه مکانی) قرار می‌گیرند.

نظریه‌پردازان اجتماعی (به‌طور اخص جامعه‌شناسان) و مورخان هر یک در چشم دیگری خاری می‌بینند. متأسفانه هر کدام سعی دارد دیگری را در قالب کلیشه‌ای خام و نارس مشاهده کند. برای نمونه، حداقل در انگلیس، تا آنجا که از شواهد امر پیداست، بسیاری از مورخان هنوز جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی را افرادی می‌دانند که امور قطعی و مسلم را در قالب تعابیر و اصطلاحاتی زمخت، خام، انتزاعی، نارسا و گنگ بیان می‌کنند؛ افرادی فاقد هرگونه احساس مکان و زمان، افرادی که انسان‌ها را در چارچوب مقولاتی خشک و انعطاف‌ناپذیر خرد و مچاله می‌کنند؛ و از همهٔ اینها گذشته تمامی این کارها را با برچسب «علمی» به خورد مردم می‌دهند. از سوی دیگر جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی نیز بیکار ننشسته و به سهم خود موضع متقابلی اتخاذ کرده‌اند. آنان مدتها مورخان را مشتبی وقایع‌نگار. اطلاعات جمع‌کن و آماتورهای «چپ و چول» می‌دانستند که فاقد هرگونه نظام یا روش علمی هستند و نادرستی «مبنای داده‌ها و یافته‌های» آنان در واقع بیان‌کنندهٔ عدم صلاحیت آنان در تجزیه و تحلیل این یافته‌ها و داده‌هاست. کوتاه سخن آنکه، به‌رغم وجود شمار فزاینده‌ای از افراد و جریانات دوزبانه که در صفحات بعد از آنان صحبت خواهیم کرد، هنوز جامعه‌شناسان و مورخان نتوانسته‌اند دربارهٔ زبانی واحد به توافق برسند، و هر کدام بازبان خاص خود صحبت می‌کنند. گفت‌وگوی آنان، به تعبیر فرناند برادل مورخ فرانسوی، معمولاً «گفت‌وگوی ناشنویان» است، که به هیچ‌وجه صدای همدیگر را نمی‌شنوند و حرف یکدیگر را درک نمی‌کنند.^۶ نگاهی به رشته‌های مختلف به عنوان حرفه‌های خاص یا رشته‌های تخصصی معین و حتی به خرده فرهنگها - که هر کدام دارای زبان، ارزش، ذهنیت و سبک فکری خاص خود است، به علاوهٔ فرایندهای تعلیم و تربیت، آموزش و «خوب‌پذیری اجتماعی» خاص خود - می‌تواند در درک این وضعیت مفید و مؤثر واقع شود. برای مثال جامعه‌شناسان با این هدف تربیت می‌شوند که قواعد عام و کلی را مدنظر قرار دهند و به تدوین و ارائهٔ چنین قواعدی اقدام نمایند و غالباً موارد استثنا را نیز نادیده گرفته کنار بگذارند. در حالی

6 . Braudel (1958).

که مورخان یاد می‌گیرند که به بهای فدا کردن انگاره‌های عام (general patterns) به جزئیات خشک، ملموس و دقیق توجه نمایند.^۷

از دیدگاه تاریخی، مسلم است که هر دو جناح مرتکب نابهنگامی (anachronism) و دچار اشتباه تاریخی شده‌اند و از این بابت مقصرند. تقریباً تا همین چند وقت پیش، به زعم بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی، مورخان کسانی بودند که گویی صرفاً جز به نقل و روایت حوادث و وقایع سیاسی به کار دیگری نمی‌پردازند، و تنها رویکرد حاکم بر عرصه تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری، همان رویکردی است که لئوئیلد فون رانکه مورخ بزرگ قرن نوزدهم ابداع کرده بود. به همین سیاق برخی از مورخان نیز چنان درباره جامعه‌شناسی صحبت می‌کنند که گویی این رشته همچنان به عصر آگوست کنت، و تعمیم‌های کلان مرحله نیمه دوم قرن نوزدهم چسبیده است و فاقد هرگونه تحقیق تجربی نظام‌مند است. خوب، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه و چرا چنین تخلفی بین تاریخ و جامعه‌شناسی - یا به طور اعم بین تاریخ و نظریه - پیدا شد؟ چگونه، چرا و تا کجا این تخالف توانست سیطره پیدا کند؟ اینها سؤالاتی تاریخی هستند و مستلزم پاسخ‌های تاریخی، که به نظر من باید آنها را با عنایت به سه مقطع مهم در تاریخ تفکر غرب درباره جامعه پیدا کرد: نیمه قرن هجدهم، نیمه قرن نوزدهم، و سالهای دهه ۱۹۲۰ و بعد.

تفکیک تاریخ و نظریه

در قرن هجدهم صرفاً به دلیلی ساده و واضح هیچ‌گونه اختلاف یا نزاعی بین جامعه‌شناسان و مورخان وجود نداشت. جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته مستقل وجود خارجی نداشت. شارل دو منتسکیو نظریه‌پرداز حقوقی فرانسه و آدام فرگوسن و جان میلار فلاسفه اخلاقی اسکاتلند، همواره مورد ادعا و استناد جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان بوده‌اند، و هر جریان از ظن خود، آنان را منتسب به خود می‌دانست.^۸ در واقع بعضاً آنها را «آباء بنیانگذار» جامعه‌شناسی می‌خوانند. لیکن عنوان مذکور این تأثیر گمراه‌کننده را با خود همراه دارد که این اشخاص بنیانگذار رشته‌ای جدیدند، اقدامی که خودآنان هرگز اشاره‌ای به آن ندارند. همین نکته‌رामी توان درباره‌ی اصطلاح بنیانگذار علم اقتصاد یعنی آدام اسمیت نیز ذکر کرد که همسو و هم‌مسیر با فرگوسن و میلارگام برداشت. شاید بهتر باشد که اصحاب اربعه فوق را «نظریه‌پردازان اجتماعی» بنامیم، زیرا هر کدام به نوبه خود به شیوه‌ای نظام‌مند که متفکران پیشین، از افلاطون تا لاک، به بحث و

7. Cohn (1962); K. Erikson (1970); Denning (1971-3).

8. Aron (1965) 17-62; Hawthorn (1976); Meek (1976).

بررسی درباره دولت پرداخته بودند، راجع به مقوله‌ای بحث کردند که جامعه مدنی نام گرفت. آثاری چون روح القوانین (۱۷۴۸) اثر مونتسکیو، گفتاری در تاریخ جامعه مدنی (۱۷۶۷) اثر فرگوسن، مشاهداتی درباب تمایز مراتب (۱۷۷۱) از میلار، و ثروت ملل (۱۷۷۶) اثر آدام اسمیت، جملگی با نظریه عمومی یا به تعبیر میلار با فلسفه جامعه سرو کار داشتند. نویسندگان این آثار به بحث و بررسی درباره نظام‌های اقتصادی و اجتماعی پرداختند، مثلاً بررسی «نظام فنودالی» اروپای قرون وسطی (گونه‌ای از حکومت که پراکندگی قدرت و عدم تمرکز ویژگی بارز آن بود) یا «نظام مرکانتیلیستی» (در مقابل «نظام کشاورزی») در کتاب آدام اسمیت. هر کدام براساس معیار موردنظر خود درباره شیوه‌های اصلی معیشتی، چهار نوع جامعه عمده را از هم تفکیک کردند: شکار، دامپروری، کشاورزی و تجارت. همین مفهوم کلیدی را می‌توان در کتاب توماس مالتوس گفتاری در مبانی جمعیت (۱۷۹۸) نیز مشاهده نمود، با فرضیه مشهورش که جمعیت به طور تصاعدی تا آخرین حد تکامل ابزار معیشتی افزایش می‌یابد.

این نظریه‌پردازان اجتماعی را شاید بتوان تحلیلگرا توصیف نمود، یا با استفاده از اصطلاح قرن هجدهمی، آنان را مورخان «فلسفی» خواند. کتاب سوم ثروت ملل اسمیت که به موضوع «روند توانگری» و «وفور نعمات» می‌پردازد، در واقع تاریخ مختصر اقتصاد اروپاست. منتسکیو رساله تک‌نگاشت تاریخی درباره علل عظمت و انحطاط رم (On the Greatness and Declin of Rome) به رشته تحریر درآورد، فرگوسن رساله‌ای درباب پیشرفت و انقضای جمهوری رم^۹ نگاشت، و میلار نیز رساله‌ای راجع به رابطه بین حکومت و جامعه از عصر انگلو - ساکسونها تا سلطنت ملکه الیزابت نوشت. مالتوس نیز مانند منتسکیو و هیوم پیش از وی، به تاریخ جمعیت جهان توجه داشت.

در این ایام، حتی محققان و پژوهشگرانی که کمتر در بند نظریه بودند نیز از پرداختن به موضوعات سنتی تاریخ، سیاست و جنگ خسته شده بودند و به مطالعه تاریخ اجتماعی یا به عبارت دیگر به تحقیق و مطالعه در زمینه روند تکامل و پیشرفت حاصل در عرصه تجارت، بازرگانی (و اقتصاد به طور اعم)، هنر، فرهنگ، تمدن، حقوق، عرف و عادات، آداب و سنن و ... روی آوردند. برای مثال رساله ولتر تحت عنوان گفتاری در آداب و رسوم و عادات (۱۷۵۶) به بررسی شیوه‌های رفتاری، آداب و رسوم، سنت‌ها و طرز سلوک مردم اروپا در زندگی اجتماعی از عصر شارلمان به بعد پرداخته است. این رساله مستقیماً بر منابع متکی نبود، بلکه در نوع خود بدعتی گستاخانه و تألیفی اصیل به‌شمار می‌رفت که در واقع شالوده چیزی بود که نخستین بار ولتر آن را «فلسفه تاریخ»

9 . Progress and Termination of the Roman Republic.

خواننده بود. از سوی دیگر کتاب تاریخ اُزنابروک^{۱۱} (۱۷۶۸) اثر یوستوس موزر (Justus Mser) در واقع تاریخ محلی بود که با اتکاء به اسناد و مدارک اصلی به رشته تحریر درآمده بود، ولی این اثر نیز در جای خود نمونه‌ای از نخستین همکاریهای نظریه اجتماعی با تحلیل تاریخی محسوب می‌شود. یقیناً موزر آثار متسکیو را خوانده بود، و این مطالعات انگیزه و مشوقی شد تا به بررسی رابطه بین نهادهای وستفالی و محیط اجتماعی - اقتصادی آنها بپردازد.^{۱۱}

همچنین اثر معروف گیون افول و سقوط امپراتوری رم^{۱۲} (۸۸ - ۱۷۷۶) نیز به نوبه خود هم تاریخ اجتماعی بود، هم تاریخ سیاسی. فصولی از کتاب وی که به بررسی اقوام مهاجم هون و دیگر مهاجمان وحشی اختصاص دارد و بر ویژگیهای عام رفتاری و آداب و رسوم «جوامع شبانی» تأکید می‌ورزد، کاملاً نشان می‌دهد که نویسنده چه اندازه از آرا و نظریات فرگوسن و اسمیت استفاده کرده و از این نظر وامدار آنان است.^{۱۳} به زعم گیون قابلیت و استعداد درک، مشاهده و استخراج موارد عام از دل موارد خاص و ویژگی اختصاصی کسی بود که وی او را مورخ «فلسفی» می‌نامید.

یک صد سال بعد رابطه بین تاریخ و نظریه اجتماعی به مراتب کمتر از دوران روشنگری رابطه‌ای قریبه‌ای بود، به عبارت دیگر وجوه قرینه یا مقیاس‌های مشترک این دو حوزه کمتر از میزان آن در دوران روشنگری بود. مورخان در حال دور شدن نه تنها از نظریه اجتماعی بودند، بلکه به همان اندازه از تاریخ اجتماعی نیز فاصله می‌گرفتند. در اواخر قرن نوزدهم لئوئیلد فن رانکه محترم‌ترین مورخ در غرب به‌شمار می‌رفت. رانکه تاریخ اجتماعی را به‌طور درستی رد نکرد، ولی آثار وی عموماً بر دولت متمرکز شده بودند. در زمان رانکه و پیروان وی، که از رهبر خود افراطی‌تر بودند - همانطور که پیروان غالباً چنین هستند - تاریخ سیاسی مجدداً موقعیت غالب گذشته خود را به دست آورد.^{۱۴} علل این عقب‌نشینی از عرصه نظریه اجتماعی را به طرق مختلف می‌توان توضیح داد. در وهله نخست، طی این دوره بود که حکومت‌های اروپایی شروع کردند به نگرش

۱۰ . Osnabrück - اُزنابروک از شهرهای صنعتی آلمان در منطقه ساکسونی سفلی در سال ۸۰۴ میلادی توسط شارلمانی به صورت اسقف‌نشین تأسیس شد، در ۱۷۱۱ به صورت شهر درآمد. در ۱۶۴۳ مذاکرات منتهی به «معاهده صلح وستفالی» (۱۶۴۸) در این شهر برگزار شد. در ۱۸۰۳ به هانوور ملحق شد. در ۱۸۰۷ به قلمرو پادشاهی وستفالی درآمد، در ۱۸۱۵ مجدداً به هانوور برگردانده شد و در جریان جنگ جهانی دوم نیز در معرض بمبارانهای مکرر قرار داشت.

11 . Knudsen (1988). 94-111.

12 . Decline and Fall of the Roman Empire.

13 . Pocock (1981).

14 . Burke (1988).

به تاریخ به مثابه ابزاری برای رشد و ارتقای وحدت ملی، به مثابه ابزاری برای تعلیم شهروندی، یا به تعبیر ناظری بی طرف، ابزاری در خدمت تبلیغات ملی‌گرایانه. در شرایطی که دولت‌های جدید آلمان و ایتالیا و دولت‌های کهن‌تری نظیر فرانسه و اسپانیا همچنان به واسطه سنت‌های منطقه‌ای خود دستخوش تفرقه و پراکندگی بودند، آموزش تاریخ ملی در مدارس و دانشگاه‌ها انگیزه‌ای شد برای تشویق وحدت و یکپارچگی سیاسی. نوع تاریخی که حکومت‌ها آماده بودند هر بهایی را برای آن بپردازند، طبعاً تاریخ دولت بود. پیوندهای بین مورخان و حکومت به ویژه در آلمان از هر جای دیگر در اروپا نیرومندتر و قوی‌تر بود.^{۱۵}

تبیین دوم برای بررسی علل این عقب‌نشینی از جامعه و بازگشت به سیاست، به عامل فکری و اندیشگی بازمی‌گردد. انقلاب تاریخی رانکه، قبل از هر چیز انقلابی بود در منابع و روش‌ها، نوعی جابه‌جایی و دور شدن از کاربرد تاریخ‌های قدیمی یا «وقایع‌نگاری‌ها» و حرکت به سمت استفاده از اسناد و مدارک، و گزارش‌های رسمی حکومت‌ها. از اینجا به بعد بود که مورخین به کار منظم و مرتب در مراکز بایگانی دولتی و خصوصاً اسناد و مدارک روی آوردند، و با کار مداوم و دقیق پس از مدتی توانستند مجموعه‌ای از روش‌های بسیار پیچیده برای ارزیابی میزان دقت، صحت و اعتبار این اسناد و همچنین موثق و قابل‌اعتماد بودن منابع آنها ابداع نمایند. به همین دلیل عقیده داشتند که تاریخ‌هایی که از سوی آنان به رشته تحریر درمی‌آمد، عینی‌تر و «علمی‌تر» از تاریخ‌هایی بود که توسط پیشینیان تحریر می‌شد. بسط و گسترش آرمان‌های فکری و اندیشگی ملازم بود با فرایند تخصصی شدن رشته‌ها در قرن نوزدهم، که نخستین نهادهای پژوهشی، نشریات تخصصی، مراکز و بخش‌های مختلف دانشگاهی تأسیس شده بودند.^{۱۶} آثار مورخین اجتماعی در قیاس با آثار مورخین پیرو مکتب رانکه درباره دولت، آثاری غیرتخصصی و غیرحرفه‌ای به نظر می‌رسند. «تاریخ اجتماعی» به واقع تعبیری است بسیار دقیق از مقوله‌ای که در عمل با آن به مثابه ته‌مانده و تفاله برخورد می‌شد. تعریف مفتضح جی. ام. تریولیان از تاریخ اجتماعی به عنوان «تاریخ یک ملت که سیاست از آن حذف شده است»، کاری صورت نداد جز آنکه یک فرض ضمنی [implicit assumption] را به صورت گزاره‌ای صریح [explicit statement] درآورد.^{۱۷} فصل مشهوری که تی. بی. مکاولی راجع به جامعه اواخر قرن هفدهم در کتاب خود تاریخ انگلستان (۱۸۴۸) آورده بود، توسط یکی از منتقدان معاصر، به گونه‌ای بیرحمانه ولی نه چندان

15 . Moses (1975).

16 . Gilbert (1965).

17 . Trevelyan (1942), vii.

غیرمنصفانه به عنوان «مغازة کنجکاوی برانگیز قدیمی» امغازة سمساری قدیمی توصیف شده بود؛ به خاطر اینکه مکاولی در این فصل از کتاب راجع به عناوین و موضوعات پراکنده و متنوعی صحبت کرده است - از طرق و شوارع گرفته تا ازدواج، روزنامه‌ها، نشریات و امثالهم - که بدون رعایت نظم و ترتیب معین، یکی پس از دیگری پشت سر هم ردیف شده بودند. به هر حال تاریخ سیاسی (حداقل در چارچوب یک حرفه) واقعی‌تر یا جدی‌تر از مطالعه جامعه یا فرهنگ به‌شمار می‌رفت. با انتشار کتاب تاریخ مختصر مردم انگلیس (۱۸۷۴) اثر جی. آر. گرین، که به جای شرح جنگ‌ها و پیمان‌ها به تحقیق درباره زندگی روزمره جامعه انگلیس پرداخته بود، استاد سابق وی نی. ای. فریمن گفته بود اگر گرین کل آن «مهملات اجتماعی» را کنار می‌گذاشت، می‌توانست بهترین کتاب را درباره تاریخ انگلستان به رشته تحریر درآورد.^{۱۸}

این تعصبات صرفاً مختص انگلیسی‌ها نبود. در دنیای آلمانی زبان نیز گفتار یاکوب بورکهارت درباره تمدن رنسانس در ایتالیا (۱۸۶۰) که بعدها در زمره آثار کلاسیک قرار گرفت، در زمان انتشار با اقبال چندانی روبه‌رو نشد، احتمالاً شاید به این دلیل که بیشتر بر منابع ادبی متکی بود تا گزارش‌ها و یادداشت‌های رسمی و دولتی. مورخ فرانسوی، نوما دنیس فوستل دوکولانژ، که شاهکار وی شهر باستانی (۱۸۶۰) عمدتاً به بررسی مقوله خانواده در یونان و روم باستان پرداخته بود، شاید تنها مورد استثنایی باشد که از سوی همکاران حرفه‌ای خود جدی گرفته شد، با وجود آنکه وی قویاً تأکید داشت که تاریخ عبارت است از علم واقعیات اجتماعی، یا همان جامعه‌شناسی حقیقی.

لب کلام اینکه انقلاب تاریخی رانکه پیامدها و نتایج پیش‌بینی نشده و بسیار مهم در پی داشت. از آنجا که رویکرد «اسنادی» جدید در نگارش تاریخ سیاسی سنتی حائز اهمیت بوده و بیشتر مفید واقع می‌شد، اتخاذ این رویکرد به وسیله مورخان قرن نوزدهمی سبب شد تا این دسته از مورخان در انتخاب موضوع و بررسی و تحلیل آن به مراتب از اسلاف قرن هجدهمی خود محافظه‌کارانه‌تر، تنگ‌نظرانه‌تر و حتی به یک معنا کهنه‌اندیش‌تر عمل نمایند. برخی از آنان به این دلیل تاریخ اجتماعی را رد می‌کردند که نمی‌شد آن را به‌طور «علمی» مورد مطالعه و بررسی قرار داد. برعکس عده‌ای دیگر از مورخان به این دلیل جامعه‌شناسی را رد می‌کردند که آن را بیش از حد «علمی» می‌دانستند، به این معنا که آن را جریانی بسیار انتزاعی و کلی می‌دانستند که قادر به پیش‌بینی یا در نظر گرفتن منحصر به فرد بودن افراد و وقایع نبود.

این نفی جامعه‌شناسی به نحوی بارز در آثار برخی از فلاسفه اواخر قرن نوزدهم، به ویژه ویلهلم دیلتای آمده است. دیلتای که درباره تاریخ فرهنگی [Geistesgeschichte] و

همین‌طور فلسفه مطالبی نوشت، معتقد بود که جامعه‌شناسی کنت و اسپنسر (همانند روان‌شناسی تجربی هرمان ابینگهاوس) شبه علمی بود، زیرا تبیین‌های علی ارائه می‌کرد. وی خط تمایز مشهوری بین علوم - که هدف آن توصیف از بیرون [erklären] است - و علوم انسانی، منجمله تاریخ - که هدف آن درک از درون [verstehen] است - ترسیم نمود. دانشجویان علوم طبیعی [Naturwissenschaften] در مطالعات خود «زبان علیت» را به کار می‌گیرند، در حالی که دانشجویان علوم انسانی [Geisteswissenschaften] باید از «زبان تجربه» صحبت کنند.^{۱۹}

پن‌دو کروچه ایتالیایی که بیشتر به عنوان فیلسوف شناخته شده است، گرچه در عین حال یکی از مورخین برجسته زمان خود به شمار می‌رود، نیز موضع مشابهی اتخاذ کرده است. وی در سال ۱۹۰۶ از قبول حمایت از تأسیس کرسی جامعه‌شناسی در دانشگاه ناپل خودداری کرد. به اعتقاد وی جامعه‌شناسی صرفاً یک شبه علم [علم کاذب] بود. از سوی دیگر نظریه‌پردازان اجتماعی نیز به سهم خود مواضع شدیداً انتقادی در برابر مورخین اتخاذ کردند و به مخالفت با آنان برخاستند، گویانکه در عین حال از مطالعه تاریخ نیز دست نکشیدند. اثر مشهور الکسی دو توکوویل یعنی رژیم کهن و انقلاب فرانسه (۱۸۵۶) از آثار اساسی در حوزه تاریخ بود که بر پایه اسناد و مدارک معتبر تدوین شده بود، و در عین حال نقطه عطفی در نظریه اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شد. سرمایه (۱۸۶۷) اثر مارکس - همانند ثروت ملل آدام اسمیت - نیز سهمی عظیم و تعیین‌کننده در تاریخ اقتصادی و همین‌طور در نظریه اقتصادی ایفا کرد و موجب تغییر سمت و سوی آنها شد. مارکس در این کتاب راجع به قوانین کار، انتقال از حرف و مشاغل دستی خانگی به صنایع تولیدی، سلب مالکیت از دهقانان و نظایر آن بحث می‌کند.^{۲۰} گرچه مورخین قرن نوزدهم چندان توجهی به این اثر ننمودند، لیکن کتاب تأثیر بسیار شگرفی بر کاربست تاریخ در زمان ما به جای نهاده است. همین‌طور در خصوص گوستاو اشمولر، چهره شاخص «مکتب تاریخی» در اقتصاد سیاسی، باید گفت که او نیز بیشتر به عنوان مورخ شناخته شده است تا اقتصاددان.

توکوویل، مارکس و اشمولر از نظر ترکیب نظریه با نوعی دغدغه به جزییات اوضاع عینی تاریخی، تا حدودی با معاصرین خود فرق دارند. آنچه در شماری از رشته‌های در حال ظهور دانشگاهی در اواخر قرن نوزدهم جنبه عام و مشترک داشت، توجه به جریان‌ات درازمدت و خصوصاً به چیزی بود که معاصرین آن را «تکامل اجتماعی

19 . Diltthey (1983).

20 . Cohen (1078).

می‌خواندند. کنت نیز بر این باور بود که تاریخ اجتماعی، یا به تعبیر خود وی «تاریخ بدون نام افراد یا حتی نام ملت‌ها»، برای کار نظریه - که وی نخستین کسی بود که به آن عنوان جامعه‌شناسی اطلاق نمود - ضروری و اجتناب‌ناپذیر به‌شمار می‌رفت. اثر مهم وی را می‌توان نوعی «فلسفه تاریخ» توصیف کرد، به این معنی که اساساً نوعی تقسیم‌بندی گذشته به سه عصر بود: عصر دین، عصر مابعدالطبیعه، و عصر علم. روش تطبیقی - شعار دیگر آن ایام - نیز روشی تاریخی محسوب می‌شد، زیرا هر جامعه (در واقع هر سنت، عرف یا محصول هنری) را در مرحله و رده‌ای از نردبان تکاملی جای می‌دهد.²¹

الگوی قوانین تکامل رشته‌های مختلف را به هم پیوند داد. اقتصاددانان به توصیف و تشریح چگونگی حرکت از «اقتصاد طبیعی» به سمت «اقتصاد پولی» پرداختند. حقوقدانان، نظیر سر هنری ماینه در کتاب حقوق باستان (۱۸۷۲) تحول اجتماعی را در شکل تکاملی آن از «توحش» (که از جهاتی به وضعیت «وحشی» یا «طبیعی» انسان موسوم بود) به تمدن، طرح کردند. هربرت اسپنسر جامعه‌شناس با استفاده از نمونه‌های تاریخی از مصر باستان تا روسیه پطرکبیر، سعی کرد روند تکامل جوامع «نظامی» به جوامع «صنعتی» را ترسیم نماید.²²

همچنین فریدریش راتسل [Friedrich Ratzel] جغرافیدان و ویلهلم وُنت [Wilhelm Wundt] روان‌شناس نیز مطالعات مشابهی درباره «مردمان طبیعی» [Naturvölker] انجام دادند؛ راتسل به چگونگی سازش و تطبیق آنان با محیط طبیعی، و وُنت به بررسی ذهنیات جمعی آنان پرداخت. بررسی روند تکامل اندیشه از جادو به مذهب و از شکل «بدوی» به شکل پیشرفته یا متمدن مضمون عمده دو کتاب شاخه طلایی (۱۸۹۰) اثر سر جیمز فریزر و ذهنیت بدوی (۱۹۲۲) اثر لوسین لوی - پرول بود. زیگموند فروید به خاطر تأکید بر حضور و بقای عناصر «بدوی» در روان مردان و زنان متمدن، آخرین نمونه این سنت تکاملی است، شاهد مدعا مقالات «توتم و تابو» (۱۹۱۳)، و «آینده یک توهم» (۱۹۲۷)، البته در این مقالات وی تا حدود زیادی ملهم از نظریات فریزر است.

تکامل عموماً - ولی نه همیشه - به معنای تغییر در جهت بهتر تلقی می‌شد. کتاب مشهور فردیناند تونیز جامعه‌شناس آلمانی یعنی جماعت و جامعه (۱۸۸۷) [Community & Society] که با نوعی دل‌تنگی و فراق انوستالژی، به شرح گذار از جامعه سنتی رو در رو [Gemeinschaft] به جامعه بی‌نام و نشان مدرن [Gesellschaft] می‌پردازد، صرفاً رک‌ترین

21 . Aron (1965) 63-110; Burrow (1965); Nisbet (1969), ch.6.

22 . Peel (1971).

اثری است که به بیان دلتنگی بابت نظم کهن و همین طور تحلیل علل و عوامل محو و ناپدید شدن آن می‌پردازد.^{۲۳}

سابق بر این نظریه‌پردازان، گذشته را جدی می‌گرفتند، ولی غالباً احترام کمی برای مورخین قایل بودند. برای نمونه کنت با بیانی تحقیرآمیز می‌گوید: «جزئیاتی پیش پافتاده که با کنجکاوی غیرعقلانی مؤلفین کور حکایت‌های بی‌خاصیت به گونه‌ای ناشیانه سرهم‌بندی شده‌اند».^{۲۴} اسپنسر اعلام نمود که جامعه‌شناسی به تأیید و حمایت از تاریخ برخاست «درست همان‌گونه که پایه‌ها و ستون‌های یک ساختمان عظیم به توده سنگ‌ها و آجرهای انباشته در اطراف آن مربوط می‌شد» و اینکه «مهم‌ترین وظیفه‌ای که مورخ می‌تواند برعهده بگیرد عبارت است از نقل و روایت سرگذشت ملل، تا از این طریق مواد و مصالح مورد نیاز جامعه‌شناسی تطبیقی را فراهم سازد». در بهترین حالت، مورخان گردآورندگان مواد خام برای جامعه‌شناسان تلقی می‌شدند. و در بدترین وجه، کلاً بی‌ربط و به درد نخور به‌شمار می‌رفتند، زیرا حتی مصالح لازم و مناسب برای استادکاران را فراهم نمی‌کردند. بهتر است باز از اسپنسر نقل کنیم: «شرح حال سلاطین و پادشاهان (مگر بچه‌های ما غیر از اینها چیز دیگری یاد می‌گیرند) به ندرت به درد روشن ساختن علم‌الاجتماع خواهد خورد».^{۲۵}

مورخین معدودی بودند که مشمول این محکومیت‌ها نشدند و از طرد و لعن عمومی معاف ماندند، از همه برجسته‌تر فوستل دوکولانژ که قبلاً به مطالعات وی درباره «شهر باستانی» اشاره کردیم؛ و اف. دبلیو میتلند مورخ حقوق انگلستان بودند، که دیدگاهها و نظرات وی درباب ساختار اجتماعی به مثابه مجموعه روابط بین افراد و گروهها، براساس حقوق و تعهدات، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر مطالعات مردم‌شناسی اجتماعی بریتانیا داشته است.^{۲۶}

به هر حال ترکیب و درآمیختن علاقه به تاریخ با نفی آنچه اکثر مورخین می‌نگاشتند، ویژگی اصلی اکثر نظریه‌پردازان اجتماعی در اوایل قرن بیستم به‌شمار می‌رفت. تعدادی از آنان - برای نمونه جغرافیدان فرانسوی پل ویدا دلا بلاشه، جامعه‌شناس آلمانی فردیناند تونیز، و مردم‌شناس اسکاتلندی جیمز فریزر، کار خود را به‌عنوان مورخ، به ویژه مورخین دنیای باستان، شروع کردند. عده‌ای دیگر سعی کردند تا مطالعه در احوال گذشته و حال یک فرهنگ خاص را با هم ترکیب کنند. فرانتس بوآز مردم‌شناس این کار

23 . Nisbet (1966); Cf Hawthorn (1976).

24 . Comte (1864), *Lecture 52*.

25 . Spencer (1904), 26-29; Peel (1971), 158-63.

26 . Pollock and Maitland (1895).

را دربارهٔ سرخپوستانِ کواکی یوتل ساکن ناحیه ونکوور انجام داد. در حالی که آندره زیگفريد جغرافيدان نیز کار مشابهی را در اثر مشهور خود تصویر سیاسی (tableau politique) غرب فرانسه صورت داد؛ وی در این اثر ضمن بررسی رابطه میان محیط بومی و اعتقادات دینی و سیاسی ساکنین آن استدلال می‌کند: «همان‌طور که در این محیط‌ها مناطق زمین‌شناسی یا اقتصادی وجود دارد، به همین نحو مناطق سیاسی نیز وجود دارد»، سپس الگوهای انتخاباتی و رأی‌گیری را با پیوندهای مذهبی و مالکیت زمین مقایسه می‌کند.^{۲۷}

سه تن از مشهورترین جامعه‌شناسان این دوره - ویلفردو پارتو، امیل دورکیم و ماکس وبر - جملگی مطالعات غنی در حوزهٔ تاریخ داشتند. کتاب پارتو رساله درباب جامعه‌شناسی عمومی (۱۹۱۶) به‌طور مفصل به بحث و بررسی دربارهٔ آتن، اسپارت و رُم عهد باستان پرداخته و همچنین از تاریخ ایتالیا در قرون وسطی نیز مثال‌هایی می‌آورد. امیل دورکیم نیز که مصمم به ارائهٔ قلمروی برای رشتهٔ جدید جامعه‌شناسی - با تفکیک آن از تاریخ، فلسفه، و روان‌شناسی - بود، به‌طور خصوصی نزد فوستل دوکولانژ به مطالعهٔ عمیق تاریخ پرداخته بود. وی یکی از کتاب‌های خود را به فوستل تقدیم کرده است. دورکیم رسالهٔ تک‌نگاشتی دربارهٔ تاریخ آموزش و پرورش در فرانسه به رشتهٔ تحریر درآورد. وی همچنین سیاست نشریهٔ خود *Année Sociologique* را بررسی و نقد کتابهای پیرامون تاریخ قرار داد، منوط به آنکه خود را به صرف وقایع‌نگاری و طرح مسایل صوری و سطحی تاریخ محدود نکرده باشند.^{۲۸}

درخصوص ماکس وبر باید اعتراف نمود که هم گستردگی و هم عمق دانش تاریخی وی به راستی شگفتی‌آور و بی‌نظیر بود. وی پیش از تحریر اثر مشهور خود اخلاقیات پروتستانی و روحیهٔ سرمایه‌داری (۵ - ۱۹۰۴)، آثاری راجع به شرکت‌های تجاری قرون وسطی و تاریخ کشاورزی رُم باستان به رشتهٔ تحریر درآورد. تنودور مامسن محقق و پژوهشگر بزرگ کلاسیک، وبر را خلفی لایق و ارزنده می‌دانست. وبر حتی وقتی به مطالعهٔ جامعه‌شناسی روی آورد و عمدهٔ توجهٔ خود را معطوف نظریهٔ اجتماعی نمود، باز دست از مطالعهٔ گذشته برنداشت. علاوه بر توجه به تاریخ برای استخراج مواد و مصالح لازم، برای دریافت مفاهیم و برداشت‌های موردنیاز نیز به مورخین روی آورد. برای مثال نظریهٔ مشهور «کاریزما»ی او، حاصل مباحثات وی با رودولف زوم مورخ روحانی، دربارهٔ سازمان «کاریزمایی» کلیساهای نخستین بود.^{۲۹} کاری که وبر کرد این بود که با دادن

27 . Boas (1966); Sigfried ((1913), V.

28 . Bellah (1959); Momigliano (1970); Lukes (1973), ch.2.

29 . Weber (1920), 3, 1111-57; Bühler (1965), 150ff.

جنبه‌ای غیردینی به این مفهوم کاربرد عام‌تری برای آن قایل شد. مقتضی این بود که تاریخی‌اندیش‌ترین جامعه‌شناس در بین جامعه‌شناسان بزرگ قرن بیستم، از جایی برخیزد که در زمان خود تاریخی‌اندیش‌ترین فرهنگ در اروپا محسوب می‌شد. البته ویر به‌ندرت خود را جامعه‌شناس می‌دانست. در اواخر عمر خود، زمانی که کرسی این رشته در دانشگاه مونیخ را پذیرفت، با لحنی خشک گفت: «حال با توجه به اوراق انتصابم برای تدریس این کرسی، تصادفاً جامعه‌شناس از آب درآمد». وی خود را یا متخصص در اقتصاد سیاسی یا مورخ تطبیقی می‌دانست.^{۳۰}

نفی گذشته

دورکیم در ۱۹۱۷ درگذشت، ویر در ۱۹۲۰ به دلایل عدیده نسل بعدی نظریه‌پردازان اجتماعی از گذشته روی برگرداندند.

اقتصاددانان در دو جهت مخالف سوق یافتند. برخی از آنان، نظیر فرانسوا سیمیان [Francois Simiand] در فرانسه، ژوزف شومپتر در اتریش، و نیکلای کندراتیف در روسیه به منظور مطالعه در زمینه توسعه اقتصادی، به‌ویژه چرخه‌های تجاری، به گردآوری اطلاعات آماری درباره گذشته روی آوردند. این توجه به گذشته بعضاً با تحقیر مورخینی همراه بود که پیش از این در قضیه هربرت اسپنسر به آنان اشاره کردیم. برای نمونه فرانسوا سیمیان مقاله جدلی مشهوری منتشر کرد علیه چیزی که آن را «اصنام ثلاثه»ی قبیله مورخین می‌خواند: یعنی بت سیاست، بت فرد، و بت گاهشماری. وی در این مقاله به رد چیزی پرداخت که خود از جمله نخستین کسانی بود که آن را تاریخ معطوف به وقایع [histoire événementielle] می‌نامید. همچنین بابت ظهور تمایل و تلاش در جهت جانداختن مطالعات اقتصادی در چارچوبی سیاسی، همانند مطالعه صنایع فرانسه در دوران سلطنت هنری چهارم، تأسف شدید خود را ابراز نمود.^{۳۱}

دیگر اقتصاددانان نیز عمدتاً از گذشته روی برگرداندند و به سمت نظریه اقتصادی «محض» مبتنی بر الگوی ریاضیات محض سوق یافتند. نظریه‌پردازان «مطلوبیت نهایی» و «تعادل اقتصادی» نیز اساساً فرصتی برای پرداختن به رویکرد تاریخی گوستاو اشمولر و مکتب وی نداشتند. جریان مشهور به تضاد بر سر روش [methodenstreit] نیز موجب قطب‌بندی جریان‌ها به تاریخ‌گرایان و نظریه‌پردازان شد.

طیف‌های مختلف روان‌شناسان نیز نظیر ژان پیازه مؤلف زبان و اندیشه کودک

30 . Benedix (1960); Mommsen (1974); Roth (1976).

31 . Simiand (1903).

(۱۹۲۳) و ولفگانگ کهلر مؤلف روان‌شناسی گشتالت (۱۹۲۹) به روش‌های تجربی روی آوردند که نمی‌شد آنها را درباره گذشته به کار بست. آنان کتابخانه را رها کردند و به آزمایشگاه روی آوردند. به همین سیاق مردم‌شناسان اجتماعی نیز در مخالفت با مطالعات و بررسی‌هایی که در شکل سفرنامه‌ها، خاطرات، و وقایع‌نگاری به وسیله سیاحان، مبلغین مذهبی، و مورخین درباره ملل و فرهنگ‌های دیگر به رشته تحریر در آمدند و به عنوان منابع سرگرم‌کننده در دسترس بودند، ضمن پی بردن به ارزش کار میدانی درباره ملل، اقوام و فرهنگ‌های دیگر و تأکید بر جایگاه و اهمیت آن، پرداختن به این قبیل «کارهای میدانی» را وجهه همت خود قرار دادند. برای مثال فرانتس بوآز بارها و هر بار به مدت طولانی از قبیله کوآکی یوتل [Kwakiutl] دیدار نمود. این قبیله سرخپوست در سواحل اقیانوس آرام در کانادا مستقر بود. ای. آر. رادکلیف - براون از ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸ به منظور مطالعه ساختار اجتماعی بومی در جزایر آندامان (در خلیج بنگال) زندگی کرد. برانسیلاو مالدینوفسکی بخش اعظم سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ را در جزایر تروبریاند [Trobriand Islands] (نزدیک گینه نو) سپری کرد. وی جداً معتقد بود که کار میدانی کامل‌ترین روش تحقیق در مردم‌شناسی است. او به صراحت اعلام نمود که «مردم‌شناس باید جای گرم و نرم و راحت خود در ایوان مجتمع تبلیغی، اماکن دولتی یا خانه‌های ییلاقی را ترک کند». تنها با رفتن به روستاها و وارد «میدان» شدن است که مردم‌شناس قادر به «درک دیدگاهها و عقاید بومیان» خواهد بود. بعد از ارائه نمونه کارهای مطالعاتی مالدینوفسکی بود که کار میدانی به صورت گامی ضروری برای تربیت مردم‌شناس درآمد.^{۳۲}

جامعه‌شناسان همچنین از صرف نشستن پشت میز مطالعه دست کشیدند و سعی کردند تا بخش اعظم اطلاعات خود را از جامعه بگیرند. تأسیس نخستین بخش ادپارتمان جامعه‌شناسی در سال ۱۸۹۲ در دانشگاه شیکاگو را می‌توان مهیج‌ترین و شاخص‌ترین نمونه حرکت به سمت جامعه موجود و زمان حال - یا به تعبیر نوربرت الیاس بازگشت جامعه‌شناسی به زمان حال - دانست.^{۳۳} اولین رئیس این دپارتمان یعنی آلبیون اسمال [Albion Small] خود قبلاً مورخ بود.

طی سال‌های دهه ۱۹۲۰، جامعه‌شناسان شیکاگو تحت رهبری رابرت ئی. پارک به مطالعه جامعه معاصر، به ویژه شهر خودشان شیکاگو، محله‌های پست و فقیرنشین آن، شهرک‌های حلی آباد، زاغه‌نشین‌ها، مهاجرین، گروه‌ها و باندهای خلاف، کولی‌ها و افراد دوره‌گرد آن روی آوردند. پارک می‌نویسد:

32 . Jarvin (1964), 2; Stocking (1983).

33 . Elias (1987).

همان شیوه‌های مشاهدهٔ بردبارانه‌ای که مردم‌شناسانی نظیر بوآز و لوی در مطالعهٔ زندگی و عادات سرخپوستان آمریکایی در پیش گرفته‌اند، باید به گونه‌ای پربارتر در تحقیق راجع به سنت‌ها، عرف و عادات، مراسم و آیین‌ها، اعتقادات، فعالیت‌های اجتماعی و برداشت‌های عمومی دربارهٔ زندگی که در لیتل ایتالی یا نورث سایید سفلی واقع در شیکاگو رایج هستند، به‌کار گرفته شوند.^{۳۴}

راهبرد بدیل در این خصوص ارائهٔ تحلیل‌های اجتماعی براساس پاسخ‌هایی بود که به پرسشنامه‌ها داده می‌شد، همراه با مصاحبه‌هایی از پاسخ‌دهندگان برگزیده. بررسی و تحقیق آماری به صورت ستون فقرات جامعه‌شناسی آمریکا درآمد. جامعه‌شناسان اطلاعات مورد نیاز خود را فراهم می‌کردند، و یافته‌ها و داده‌های خاص خود را ارائه می‌دادند و گذشته را «جریانی کاملاً بی‌ربط برای درک ماهیت، منشأ و علل رفتار و عملکرد ملل و اقوام مختلف» می‌دانستند.^{۳۵}

چندین تبیین مختلف می‌توان برای علل این تغییر سمت مطالعه به زمان حاضر به بهای نادیده گرفتن گذشته برشمرد. خود کانون مطالعات جامعه‌شناسی در حال جابه جایی از اروپا به آمریکا بود، و در جامعه‌شناسی آمریکایی نیز (به طور اخص در مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو) توجه به گذشته از اهمیت چندان زیادی برخوردار نبود، و نسبت به اروپا نیز کمتر در عرصهٔ زندگی روزمره عینیت داشت. از نظر یک جامعه‌شناس نفی گذشته می‌تواند نتیجهٔ استقلال فزاینده و روند رو به افزایش، تخصصی شدن اقتصاد، جغرافیا، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی باشد. در این ایام کسانی که در این زمینه‌ها کار می‌کردند نیز همانند مورخین، مجامع علمی - تخصصی و نشریات تخصصی ویژه‌ای برای خود به راه انداختند. استقلال از تاریخ و مورخین برای تکوین هویت رشته‌های جدید ضروری به‌شمار می‌رفت.

از سوی دیگر مورخی که به تاریخ اندیشه و افکار می‌پردازد، ممکن است بر جریان فکری جدید یعنی ظهور مکتب «کارکردگرایی» (فانکسیونلیسم) تأکید داشته و ظهور این پدیده را عامل نفی گذشته تلقی نماید. در قرون هجده و نوزده تبیین‌هایی که از عرف، عادات، سنت‌ها، یا نهادهای اجتماعی به عمل می‌آمدند، عمدتاً در قالب تعابیر و اصطلاحات تاریخی و با استفاده از مفاهیمی نظیر «شیوع»، «تقلید»، یا «تکامل» ارائه می‌شدند. بخش اعظم مطالب تاریخ «گمانه‌ای» [Speculative] یا «حدسی» [Conjectural] بود. خوب، با این تفصیل آرناتیو یا بدیل مناسب برای آن چه بود؟

34 . Park (1916), 15; Mathew (1977).

35 . Hawthorn (1976), 209.

بدیل ملهم از فیزیک و زیست‌شناسی، می‌بایست عناصر فوق‌الذکر یعنی عرف و عادات، آداب و رسوم، سنت‌ها و نهادها را برحسب کارکرد اجتماعی آنها در زمان حاضر و با توجه به نقش هر یک از این عناصر در حفظ کل ساختار اجتماعی تبیین نماید. براساس الگوی جهان مادی یا بدن انسان، جامعه به مثابه نظام و دستگامی در حال تعادل تلقی می‌شد (تعبیر مورد علاقه پارتو). رادکلیف - براون و مالینوفسکی در مردم‌شناسی نیز این موضع کارکردگرایانه را پذیرفتند و به‌کار بستند؛ مالینوفسکی تاریخ را به مثابه جریانی «مرده و مدفون» و بی‌ارتباط با کارکرد واقعی جوامع تلقی کرد و آن را کنار گذاشت.^{۳۶} مشکل بتوان گفت که آیا بسط و گسترش کار میدانی سبب ظهور مکتب کارکردگرایی شد یا برعکس. با نگاهی به اصطلاحات و تعابیر خود کارکردگرایان می‌توان گفت که تبیین جدید و روش تحقیق جدید کاملاً مناسب هم بوده و با هم جفت و جور بودند. لیکن متأسفانه موجب تقویت گرایش نظریه‌پردازان در بی‌توجهی به گذشته شدند.

یقیناً قصد ندارم دستاوردهای فکری عظیم نظیر مردم‌شناسی کارکردی، روان‌شناسی تجربی یا اقتصاد آماری را نفی کنم. پیشرفت‌های مذکور در مطالعه رفتار انسانی، در زمان خود کاملاً ضروری و مورد نیاز بودند، و در واقع واکنش‌هایی علیه ضعف و فقر ذاتی نظریات و روش‌های قدیمی محسوب می‌شدند. برای مثال کار میدانی، به مراتب بیش از تاریخ نظری تکاملی پیش از خود، مبنای واقعی مطمئن‌تری برای مطالعه جوامع قبیله‌ای معاصر فراهم ساخت.

ولی آنچه می‌خواهم بگویم این است که تمامی پیشرفت‌های مذکور - همانند سبک تاریخ که در آثار رانکه وجود داشت - از ارزش و اعتبار خاص خود برخوردار بودند. مورخین نو - رانکه‌ای و مردم‌شناسان کارکردگرا در روش‌های خود به مراتب سختگیرتر از اسلاف خود بودند، ولی آنان نیز چندان دقیق نبودند. هر چیزی را که نمی‌توانستند مطابق با موازین تخصصی جدید بررسی کنند، از قلمرو مطالعات خود حذف می‌کردند یا عامدانه کنار می‌گذاشتند. لیکن دیر یا زود، علائم وقوع چیزی به چشم می‌خورد که می‌شد آن را به تعبیر روانکاوان نوعی «بازگشت طرد شده‌ها» نامید.

ظهور تاریخ اجتماعی

جالب اینجاست که درست زمانی که مورخین شروع به ارائه چیزی شبیه پاسخ به درخواست اسپنسر مبنی بر تدوین «تاریخ طبیعی جامعه» کردند، مردم‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان رفته رفته علاقه به گذشت را از دست می‌دادند. در پایان قرن نوزدهم

برخی از مورخان حرفه‌ای، بیش از حد از تاریخ نو-رانکه‌ای ناخرسند بودند. یکی از برجسته‌ترین منتقدان، کارل لمپرشت (Karl Lamprecht) بود که مؤسسه تاریخی آلمان را به خاطر تأکید بیش از حد آن بر تاریخ سیاسی و مردان بزرگ تقبیح نمود.^{۳۷} در عوض خواهان نوعی «تاریخ جمعی» شد که در یافتن مفاهیم مورد نظر خود به سایر رشته‌ها نیز توجه کند. این سایر رشته‌ها عبارت بودند از روان‌شناسی اجتماعی ویلهلم وُنت و «جغرافیای انسانی» فریدریش راتسل، که هر دو همکار لمپرشت در دانشگاه لایپزیگ بودند. لمپرشت با جسارت و شهامت خاص خود اعلان کرد که «تاریخ قبل از هر چیز یک علم اجتماعی - روان‌شناختی است». وی این رویکرد اجتماعی - روان‌شناختی را در کتاب چند جلدی تاریخ آلمان (۱۹۰۹ - ۱۸۹۱) به کار بست. اثری که دورکیم در نشریه خود *Année Sociologique* به نحو مطلوب به نقد و ارزیابی آن پرداخت. ولی برخلاف برخورد طعنه‌آمیز مورخین ارتدکس (آیین‌گرای) آلمانی، نه تنها بابت موارد بی‌دقتی آن (که دست بر قضا زیاد هم بود)، بلکه حتی به خاطر گرایشهای به اصطلاح «ماتریالیستی» و «تقلیل‌گرایانه» آن نیز، انتقادی بر آن وارد نداشت.

لیکن شدت و خشونت آنچه به «منازعه لمپرشت» مشهور شد، بیانگر آن است که گناه اصلی وی به زیر سؤال بردن جریان آیین‌گرای-رانکه‌ای یا نو-رانکه‌ای در تاریخ‌نگاری بود. اُتو هینتسه (Otto Hintze) که بعدها از پیروان ماکس وِبر شد، یکی از معدود مورخان بود که نوع تاریخ مورد حمایت لمپرشت را «پیشرفتی فراتر از رانکه» و فراتر از دغدغه رانکه در مورد قتل رفیع سلسله جبال تاریخ، یعنی مردان بزرگ، قلمداد نمود. وی می‌نویسد «ما می‌خواهیم نه تنها سلسله جبال و قتل رفیع آن را بشناسیم، بلکه می‌خواهیم مناطق پست و کوهپایه‌ای را نیز شناسایی کنیم، نه فقط ارتفاعات و اعماق بلکه کل انبوه اقلیمی سراسر قاره را نیز باید بشناسیم».^{۳۸}

در حدود سال ۱۹۰۰ اکثر مورخین آلمانی به هیچ وجه در فکر فراتر رفتن از دیدگاههای رانکه نبودند. زمانی که ماکس وِبر سرگرم مطالعه معروف خود درباره روابط پروتستانیزم و سرمایه‌داری بود، می‌توانست به آثار معدودی از همکاران که به مسایل مشابه علاقه‌مند بودند، نیز توجه نماید، ولی شاید جالب باشد که مهم‌ترین شاخص‌ترین آنان یعنی ورنر زومبارت (Werner Sombart) و ارنست ترولچ (Ernst Troeltsch)، به ترتیب تصدی کرسی‌های اقتصاد و الهیات را برعهده داشتند و نه تاریخ را. تلاش لمپرشت برای درهم شکستن انحصار تاریخ سیاسی با ناکامی مواجه شد،

37. Steinberg (1971).

38. Quoted in Gilbert (1975), 9.

لیکن در ایالات متحده و فرانسه، مبارزه برای نظریه اجتماعی با پاسخ‌های مساعدتری روبه‌رو شد. در سال‌های دهه ۱۸۹۰ فردریک جکسون ترنر مورخ آمریکایی حمله‌ای را علیه تاریخ سنتی آغاز کرد که شبیه کار لپرشت بود. وی می‌نویسد:

تمامی حوزه‌های فعالیت بشری باید مورد لحاظ قرار گیرند. هیچ‌یک از بخش‌های زندگی اجتماعی را نمی‌توان جدا از دیگر بخش‌های آن درک نمود.

ترنر، همانند لپرشت تحت تأثیر جغرافیای تاریخی راتسل بود. مقاله وی یعنی اهمیت مرز در تاریخ آمریکا تفسیری مناقشه‌برانگیز ولی دوران‌ساز درباره نهاد‌های آمریکایی به عنوان پاسخی در برابر یک محیط جغرافیایی و اجتماعی خاص بود. وی در جایی دیگر به بررسی اهمیت «بخش‌ها» یا به عبارت دیگر «منطقه‌ها» در تاریخ آمریکا پرداخت، بخش‌هایی نظیر نیوانگلند یا میدل وست، که منافع و علایق اقتصادی خاصی برای خود داشتند و از منابع لازم نیز برخوردار بودند.^{۳۹} جیمز هاروی رابینسون معاصر ترنر، دیگر مدافع و سخنگوی مرز «تاریخ جدید» (اصطلاح خود وی) بود، تاریخی که به تمامی فعالیت‌های انسانی می‌پرداخت و به دیدگاه‌ها و نظریات سایر رشته‌ها نظیر مردم‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی، و جامعه‌شناسی نیز توجه می‌کرد.^{۴۰}

سال‌های دهه ۱۹۲۰ در فرانسه سال‌های نهضت برای «نوع جدیدی از تاریخ» بود که رهبری آن را دو تن از استادان دانشگاه استراسبورگ یعنی مارک بلوخ^{۴۱} و لوسین فُور [Lucien Febvre] برعهده داشتند. نشریه‌ای که آنان به راه انداختند یعنی *سالنامه تاریخ اقتصادی و اجتماعی*،^{۴۲} به انتقادات شدید علیه مورخین سنتی می‌پرداخت. هدف آنان جایگزین ساختن تاریخ سنتی با چیزی بود که آن را «تاریخی گسترده‌تر و انسانی‌تر» می‌خواندند، تاریخی که تمامی عرصه‌های فعالیت انسان‌ها را در برمی‌گرفت، و کمتر به نقل حوادث و وقایع می‌پرداخت و بیشتر به تحلیل ساختارها توجه داشت، اصطلاحی که از آن به بعد مورد توجه مورخین فرانسوی «مکتب آنالز» قرار گرفت.^{۴۳}

فُور و بلوخ هر دو معتقد بودند که مورخان باید از رشته‌های همجوار نیز مطالبی فرا بگیرند، گرچه از نظر اولویت‌های موضوعی این رشته‌ها با هم اختلاف دارند. هر دو متفکر به زبان‌شناسی علاقه‌مند بودند؛ هر دو، کتاب ارزشمند لوسین لوی - برول

39 . Turner (1893).

40 . Robinson (1912).

۴۱. از مارک بلوخ کتاب *جامعه فئودالی* در دو جلد به فارسی ترجمه و منتشر شده است. نک: مارک بلوخ، *جامعه فئودالی*، ترجمه بهزاد باشی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.

42 . Annales d'histoire économique et sociale.

43 . Burke (1990).

فیلسوف و مردم‌شناس را دربارهٔ تفکر بدوی خوانده بودند. فیور به‌ویژه به جغرافیا و روان‌شناسی علاقه‌مند بود و تا جایی که به نظریهٔ روان‌شناختی مربوط می‌شد، پیرو دیدگاه‌های دوست خود چارلز بلوندل بود و نظریات فروید را رد می‌کرد. به مطالعهٔ «جغرافیای مردم‌شناختی» (یا جغرافیای انسانی) راتسل روآورد ولی جبرگرایی [دترمینیسم] او را قبول نداشت و رد کرد؛ در مقابل، رویکرد «امکان‌گرای» [Possibilist] جغرافیدان بزرگ فرانسوی ویدال دولا بلاشه را ترجیح می‌داد، که بر امکانات و توانمندی‌هایی که محیط در اختیار انسان قرار می‌داد تأکید می‌ورزید نه بر موانع و محظورات آن. بلوخ به جامعه‌شناسی امیل دورکیم و مکتب او (و به ویژه به مورس هالبواکس، مؤلف اثری مشهور دربارهٔ چارچوب اجتماعی حافظه) نزدیکتر بود. وی همانند دورکیم به همبستگی اجتماعی و نمایندگی جمعی توجه داشت و چون او خود را ملزم به پیروی از روش‌های تطبیقی می‌دانست. بلوخ در سال ۱۹۴۴ به دست نازی‌ها تیرباران شد، ولی فیور از جنگ جهانی دوم جان سالم به در برد تا کرسی ریاست یکی از مؤسسات تاریخی فرانسه را اشغال کند. فی‌الواقع در مقام ریاست «مدرسهٔ مطالعات عالی علوم اجتماعی» توانست هم همکاری بین رشته‌ها را تشویق و تقویت نماید و هم جایگاهی فراتر و غالب برای تاریخ در میان علوم اجتماعی قایل شود. فرناند برادل جانشین وی، سیاست‌های او را دنبال کرد. برادل، علاوه بر آنکه مؤلف کتابی بود که به حق می‌توان آن را مهم‌ترین اثر تاریخی قرن نامید، مطالعات عمیق و فراوانی در اقتصاد و جغرافیا صورت داده بود و به ایجاد «بازار مشترک علوم اجتماعی» نیز ایمان راسخی داشت. وی معتقد بود که به خصوص تاریخ و جامعه‌شناسی باید به هم نزدیک باشند، زیرا کاروزران هر دو رشته سعی دارند تا تجربهٔ انسان را به صورت یک کل ببینند.^{۴۴}

فرانسه و ایالات متحده دو کشور هستند که در آنجا تاریخ برای مدت نسبتاً طولانی جدی گرفته شده و روابط بین تاریخ اجتماعی و نظریهٔ اجتماعی نیز بسیار به هم نزدیک بودند. این بدان معنی نیست که بگوییم طی نیمهٔ نخست قرن بیستم در هیچ جای دیگر جریان مشابهی رخ نداد. محض نمونه در این دوره یافتن مورخان اجتماعی متأثر از نظریه در کشورهای نظیر ژاپن یا در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) یا در برزیل چندان دشوار نیست.

برای مثال گیلبرتو فریره^{۴۵} فقید را که به اتفاق فرانتس بوآز مردم‌شناس در ایالات متحده درس خواند، به حق می‌توان یک جامعه‌شناس یا مورخ اجتماعی توصیف نمود.

44. Braudel (1958).

45. Gilberto Freyre.

شهرت وی بیشتر به خاطر نگارش مجموعه سه‌گانه مشهوری راجع به تاریخ اجتماعی برزیل است یعنی: اربابان و بردگان (۱۹۳۳)، کاخ‌ها و کوخ‌ها (۱۹۳۶)، نظم و پیشرفت (۱۹۵۵). آثار فریره مناقشه برانگیز بودند و خود وی نیز غالباً به خاطر تمایل به یکسان گرفتن تاریخ منطقه خود، پرنامبوکو، با تاریخ کل کشور (برزیل) و نگرش به کل جامعه به مثابه «خانه بزرگتر» (به بیان دقیق‌تر، مردان در خانه‌های بزرگتر) و به دلیل نادیده گرفتن اهمیت تضادهای نژادی در برزیل، مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

از طرف دیگر، اصالت رویکرد فریره وی را هم‌شان برادل قرار می‌دهد (فریره زمانی که برادل طی سال‌های دهه ۱۹۳۰ در دانشگاه سانوپائولو تدریس می‌کرد، مباحثات متعدد با وی داشت). فریره از نخستین کسانی بود که به بحث درباره موضوعات و عناوینی چون تاریخ زبان، تاریخ تغذیه، تاریخ بدن، تاریخ طفولیت و تاریخ مسکن به عنوان بخشی از بررسی یکپارچه تاریخ جوامع گذشته پرداخت. وی همچنین پیش‌از استفاده از روزنامه‌ها و نشریات به عنوان منابع و مآخذ نگارش تاریخ اجتماعی و استفاده از بررسی‌های اجتماعی برای اهداف تاریخی بود. وی برای تحریر جلد سوم کتاب تاریخ برزیل، که عمدتاً به تاریخ این کشور در قرون نوزده و بیست مربوط می‌شود، حدود ۱۰۰۰ تن از افرادی را که بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ به دنیا آمده بودند، به عنوان نمایندگان گروه‌های اجتماعی عمده در کشور در نظر گرفت و برای آنان پرسشنامه‌هایی ارسال کرد.^{۴۶}

همگرایی و انطباق نظریه و تاریخ

معدّلک به رغم افت و خیزهای متعدد، همان‌طور که با چند مثال نشان خواهم داد، هیچ دوره‌ای را نمی‌توان یافت که مطلقاً تماس و ارتباطی میان مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی وجود نداشته باشد. در سال ۱۹۱۹ مورخ بزرگ هلندی، یوهان هویزینگا [Johan Huizinga] کتاب زوال قرون وسطی را چاپ و منتشر کرد، این اثر مطالعه‌ای است در فرهنگ قرن چهاردهم و پانزدهم، که به آرا و عقاید مردم‌شناسان اجتماعی می‌پردازد.^{۴۷} در سال ۱۹۲۹ نشریه جدید سالنامه تاریخ اقتصادی و اجتماعی با ترکیب تازه‌ای از اعضای هیئت تحریریه منتشر شد که در آن علاوه بر مورخان، به چهره‌های شاخصی چون آندره زیگفرد متخصص جغرافیای سیاسی، و موریس هالبواکس جامعه‌شناس برمی‌خوریم. در سال ۱۹۳۹ ژوزف شومپتر اقتصاددان شهیر حاصل مطالعات گسترده و به لحاظ تاریخی پربار و آگاهانه خود را درباره چرخه‌های اقتصادی

46 . Freyre (1959).

47 . Bulhof (1975).

منتشر کرد، و نوربرت الیاس - جامعه‌شناس کتاب‌روند شهرنشینی را انتشار داد که از زمره آثار کلاسیک شناخته شد. در سال ۱۹۴۹ ادوارد اؤنز - بریچارد، از طرفداران همیشگی و پروپا قرص پیوندهای نزدیک میان مردم‌شناسی و تاریخ، کتابی درباره تاریخ اقوام سنوسی در سرینایکا اواقع در منتهی‌الیه شرق لیبی منتشر کرد.

لیکن در دهه ۱۹۶۰ این قطره قطره به صورت یک چشمه جریان یافت. آثار غنی و ارزشمندی چون نظام‌های سیاسی امپراتوری‌ها (۱۹۶۳) اثر شموئل ان. آیزنشتات [Shmuel N. Eisenstadt]، و نخستین ملت جدید (۱۹۶۳) اثر سیمور ام. لیپست، تاریخ منطقه وندی (۱۹۶۴) اثر شارل تیلی، خاستگاه اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی^{۴۸} (۱۹۶۶) اثر برینگتون مور، و کتاب جنگ دهقانی (۱۹۶۹) اثر اریک ولف - تنها معدودی از معروف‌ترین آثار این دهه - جملگی بیانگر و مشوق احساس وجود اهداف مشترک بین نظریه‌پردازان اجتماعی و مورخان اجتماعی به شمار می‌روند.^{۴۹}

این روند طی بیست سال گذشته نیز ادامه یافت. شمار فزاینده‌ای از مردم‌شناسان اجتماعی، و از همه شاخص‌تر کلیفورد گیرتز [Clifford Geertz] و مارشال سالینز به مطالعات خود بعد تاریخی دادند.^{۵۰} گروهی از جامعه‌شناسان انگلیسی، به‌ویژه ارنست گلیزر، جان هال، و مایکل مان با هدف «تفکیک انواع مختلف جامعه و تشریح روندهای گذار از یک نوع جامعه به نوع دیگر آن»، طرح قرن هجدهمی تاریخ فلسفی به معنای مطالعه تاریخ جهان در چارچوب سنت آدام اسمیت، کارل مارکس و ماکس وبر را مجدداً احیا کردند.^{۵۱} کتاب اروپا و مردمان فاقد تاریخ اثر اریک ولف مردم‌شناس نیز از موضع مشابهی به مسایل برخورد کرده و به بررسی رابطه میان اروپا و بقیه نقاط عالم از سال ۱۵۰۰ به این طرف می‌پردازد.^{۵۲} واژه‌ها و اصطلاحاتی چون «جامعه‌شناسی تاریخی»، «مردم‌شناسی تاریخی»، «جغرافیای تاریخی» و «البته کمتر متداول» «اقتصاد تاریخی» برای توصیف و تشریح ادغام و مشارکت یا حضور تاریخ در این رشته‌ها و از سوی دیگر ادغام و مشارکت این رشته‌ها در تاریخ مورد استفاده قرار گرفته‌اند.^{۵۳} همگرایی و مقارنه در قلمرو فکری واحد و مشابه گهگاه به منازعاتی درخصوص تعیین حدود و ثغور (برای مثال جغرافیای تاریخی در کجا به پایان می‌رسد و تاریخ اجتماعی از کجا شروع

۴۸. این کتاب تحت عنوان ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی به وسیله دکتر حسین بشیریه به فارسی ترجمه و از سوی مرکز نشر دانشگاهی چاپ و منتشر شد (۱۳۶۹).

49. Hamilton (1984); Hunt (1984); Smith (1991), 22-5, 59-61.

50. Geertz (1980); Sahlins (1985).

51. Hall (1985), 3; Abrams (1982).

52. Wolf (1982).

53. Ohnuki-Tierney (1990).

می‌شود؟) و بعضی اوقات نیز به وضع اصطلاحات و تعابیر جدید برای توصیف پدیده‌های واحد منتهی می‌شود، ولی در عین حال امکان بهره‌برداری از مهارت‌ها و دیدگاه‌های مختلف را در یک اقدام مشترک فراهم می‌سازد.

دلایل مشهودی برای رابطه بسیار نزدیک بین تاریخ و نظریه اجتماعی وجود دارد. تحولات شتابدار اجتماعی عملاً باعث جلب توجه جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان شد (برخی از آنان به حوزه‌های اصلی کار میدانی خود روی آوردند و متوجه شدند که ادغام آنها در نظام اقتصاد جهانی باعث تحول آنها شد). جمعیت‌شناسانی که به مطالعه انفجار جمعیت جهانی می‌پردازند، یا جامعه‌شناسانی که شرایط توسعه کشاورزی و صنعت کشورهای به اصطلاح «توسعه نیافته» را تجزیه و تحلیل می‌کنند، خود را سرگرم مطالعه تحولات در طی زمان یا به تعبیر دیگر سرگرم مطالعه تاریخ می‌بینند، و برخی از آنان - برای مثال جمعیت‌شناس فرانسوی لوئیس هنری با جامعه‌شناس آمریکایی امانوئل والرستاین - وسوسه شده بودند که مطالعات خود را به گذشته بسیار دورتر بسط دهند.^{۵۴} در همین حال تحول شگرفی نیز در نگرش مورخان سراسر جهان از سمت تاریخ سیاسی سنتی (نقل اعمال و سیاست‌های حکام و فرمانروایان) به سمت تاریخ اجتماعی پدید آمد. همان‌طور که یکی از منتقدان این جریان گفته است: «آنچه زمانی در محور و کانون این حرفه قرار داشت، اکنون در حاشیه و پیرامون قرار دارد».^{۵۵} تبیین جامعه‌شناختی می‌تواند تبیینی مناسب باشد. بسیاری از مردم به منظور تعیین سمت و سوی حرکت خود در دوران تحول اجتماعی سریع، یافتن ریشه‌های خود و احیای پیوندهای خود با گذشته، به ویژه گذشته جامعه خود - خانواده، شهر، یا روستا، شغل، گروه قومی یا دینی خود - را امری بسیار ضروری و لازم می‌دانستند.

به عقیده من باید از «چرخش نظری» برخی از مورخان اجتماعی و «چرخش تاریخی» برخی از نظریه‌پردازان استقبال شایان کرد. فرانسیس بیکن در یک متن مشهور از تجربه‌گرایان مورچه‌سان که صرفاً به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازند، و از نظریه‌پردازان محض، عنکبوتانی که تارهایشان از درونشان نشأت می‌گیرد، انتقادات تندی به عمل آورد. بیکن در مقابل، زنبور را مثال می‌زند که به جست و جوی مواد خام می‌پردازد، ولی در عین حال در آن تغییراتی ایجاد می‌کند و آنها را به صورت فرآورده مطلوبی درمی‌آورد. تمثیل وی همان‌طور که در مورد تاریخ علوم طبیعی قابل پیاده کردن است، در مورد تاریخ پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی نیز کاربرد دارد. بدون ترکیب تاریخ و نظریه، مشکل بتوان گذشته و یا حال را درک نمود.

54 . Henry (1956): Wallerstein (1974).

55 . Himmelfarb (1987) 40.

البته راه‌های متعددی برای ترکیب و درهم آمیختن تاریخ و نظریه وجود دارد. برخی نظریه‌پردازان نظریه خاصی را پذیرفتند و سعی کردند که در کارهای خود از آن پیروی کنند: برای نمونه کارهای تحقیقاتی و پژوهشی بسیاری از نظریه‌پردازان مارکسیست. به عنوان نمونه‌ای از تنش‌های ذاتی - و بعضاً مثمر‌تر - در این قبیل پژوهش‌ها، می‌توان به بررسی خط سیر فکری ادوارد تامپسون پرداخت که خود را یک «مارکسیست تجربی» معرفی کرده است.^{۵۶} دیگر مورخان به جای تعهد و پایبندی به نظریات، صرفاً به آنها علاقه‌مندی نشان می‌دادند. این دسته از مورخان، تنها برای آگاهی از مشکلات به نظریه‌ها روی می‌آورند، به عبارت دیگر برای پی بردن به سؤالات نه یافتن جواب. برای مثال مطالعه نظریات توماس مالتوس، اقتصاددان، برخی از مورخان را که دیدگاه‌های وی را قبول نداشتند، ترغیب کرد تا رابطه در حال تغییر بین جمعیت و ابزار معیشت را مورد بررسی قرار دهند. این نوع علاقه‌مندی یا توجه به نظریه موجب غنای کاربست تاریخ شده است، به خصوص طی نسل گذشته.

با این حال جا دارد این نکته را اضافه کنیم که ما در «عصر طلایی اندیشه» به سر نمی‌بریم. همان‌گونه که غالباً در تاریخ مجاهدات فکری رخ می‌دهد، تلاش برای حل مسایل قدیمی، مسایل جدیدی را در پی خواهد داشت. در واقع، ادعا شده است که «همگرایی» واژه نادرستی برای نشان دادن رابطه در حال تغییر بین تاریخ و جامعه‌شناسی است. «قضای دربارۀ رابطه‌ای پیچیده و دشوار، کار بسیار ساده و در عین حال دلچسب و شیرینی است».^{۵۷} در پاسخ به این ایراد می‌توان گفت که «همگرایی» تعبیر بسیار مناسبی است که صرفاً بیانگر آن است که دو طرف در حال نزدیک شدن به یکدیگر هستند. چیزی راجع به تلاقی نمی‌گوید، بگذریم از توافق.

پاره‌ای مواقع نزدیکی و تقارن منجر به تضاد می‌شود. هنگامی که نیل اسملسر [Neil Smelser] جامعه‌شناس آمریکایی به سمت تاریخ‌گرایی پیدا کرد و کتابی درباره تحولات اجتماعی در دوران انقلاب صنعتی چاپ نمود که طی آن به تحلیل ساختار خانواده و شرایط کاری کارگران صنایع نساجی و بافندگی لانکشایر در اوایل قرن نوزدهم پرداخت (و در لفافه به انتقاد از مارکسیسم پرداخت)، خشم مورخ انگلیسی ادوارد تامپسون را برانگیخته بود؛ تامپسون عجز و ناتوانی «جامعه‌شناسی» را در درک این نکته که مقوله «طبقه» تعبیری است که به «فرایند» اشاره دارد و نه به «ساختار»، تقیح نمود.^{۵۸} همچنین طی چند سال گذشته مواردی بود که مورخان و مردم‌شناسان به جای

56 . Trimberger (1984); Kaye and Mc Clelland (1970).

57 . Abrams (1980), 4.

58 . Smepser (1959); E. P. Thompson (1963), 10; Smith (1991), 14-16, 162.

نزدیک شدن و همگرایی، در تلاش بودند تا از هم سبقت بگیرند و دیگری را به عقب برانند، همانند دو قطار که به موازات هم در حال حرکتند. برای مثال مورخان درست زمانی تبیین‌های کارکردی را کشف کردند که مردم‌شناسان نسبت به آن بی‌تفاوت و دلسرد شده بودند.^{۵۹} برعکس زمانی که مردم‌شناسان به اهمیت وقایع پی برده بودند، بسیاری از مورخان، «تاریخ معطوف به وقایع» را در مطالعه ساختارهای اساسی جامعه، کنار گذاشتند.^{۶۰}

در حال حاضر انواع بیشماری از نظریه وجود دارند که به مراتب بیش از گذشته برای جلب توجه رقابت می‌کنند، و این امر شرایط را بیش از پیش پیچیده ساخته است. برای نمونه مورخان اجتماعی نمی‌توانند تحمل کنند که توجه خود را صرفاً به جامعه‌شناسی اجتماعی محدود سازند. البته حداقل این است که آنان باید این امکان را مدنظر داشته باشند که پاره‌ای از اشکال نظریه به درد کار آنان خواهد خورد. فی‌المثل مورخان می‌توانند از جغرافیا، متحد دیرین رشته تاریخ و در عین حال رشته‌ای که ظرف چند سال گذشته به سرعت دستخوش تغییر و تحول شده است، یاد بگیرند که چگونه نظریه مکان محوری، یا نظریه گسترش مکانی ابداعات و ابتکارات، یا نظریه «مکان اجتماعی» را مورد بررسی قرار داده و در نهایت از آنها استفاده نمایند.^{۶۱} در حال حاضر حتی نظریه ادبی نیز به شدت خود را بر مورخان و همینطور جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان اجتماعی تحمیل کرده است، زیرا این هر سه گروه از وجود قواعد و قراردادهای ادبی در متون و آثار خود به خوبی آگاهند، قواعدی که بدون آنکه آنان خود بخواهند یا بدانند، از آنها پیروی می‌نمایند و اصول آنها را در متون و آثار خود رعایت می‌کنند.^{۶۲}

ما در عصر مرزهای به هم ریخته و نامشخص و افق‌های فکری باز به سر می‌بریم، عصری که هم تهییج‌کننده است و هم گیج‌کننده! در آثار باستان‌شناسان، جغرافیدانان، منتقدان ادبی و همین‌طور در آثار جامعه‌شناسان و مورخان جا به جا می‌توان به ارجاعات متعددی برخورد کرد که به آرا و نظریه‌های طیف وسیعی از اندیشمندان نظیر میخائیل باختین، پی‌یر بوردو، فرناند برادل، نوربرت الیاس، میشل فوکو، کلیفورد گیتس و دیگران ارجاع داده‌اند. ظهور گفتمان مشترک بین برخی مورخان و جامعه‌شناسان، برخی باستان‌شناسان و مردم‌شناسان، و ... مصادف شد با افول گفتمان مشترک در علوم اجتماعی و علوم انسانی و فی‌الواقع در تک تک رشته‌ها. اکنون حتی رشته‌ای فرعی نظیر

59 . Thomas (1971); Geertz (1975).

60 . Sahlins (1985), 72.

61 . Christaller (1993); Hagerstrand (1953); Buttimer (1969).

62 . Brown (1977); White (1976); Clifford & Marcus (1986).

تاریخ اجتماعی نیز در معرض خطر تجزیه به دو گروه قرار دارد: گروهی به جریانات و گرایش‌های عمده توجه دارند، و گروه دیگر به مطالعات موردی در مقیاس کوچک می‌پردازند. به خصوص در آلمان این دو گروه در تضاد با هم قرار دارند: در یک سمت «مورخان اجتماعی» [Gesellschaftshistoriker] قرار دارند و در سمت دیگر کارورزان «تاریخ خرد» [microhistory].^{۶۳}

به رغم این میل به تجزیه شدن، نکته چشمگیر و جالب توجه اینجاست که بسیاری از منازعات و مشاجرات بنیادین راجع به الگوها و روش‌ها فقط مختص به یک رشته نیستند و در اکثر رشته‌ها مشترکند. بنابراین چندان نباید بابت دوری نظریه اجتماعی و تاریخ نگران بود، بلکه با توجه به آنچه گذشت، هم‌اکنون افق‌های روشنی از همگرایی، تقارن و همکاری بین این دو رشته به چشم می‌خورد.

منابع

1. Abrams, P. (1980). "History, Sociology, Historical Sociology", *Past and Present*, 87, 3-16.
2. Abrams, P. (1982). *Historical Sociology*, Shepton Mallett.
3. Aron, R. (1965). *Main Currents in Sociological Thought*; 2nd edn Harmondsworth, 1980.
4. Baker, A. R. H. and Gregory, D. (eds) (1984). *Explorations in Historical Geography*, Cambridge
5. Bellah, R. J. (1959). "Durkheim and History", *American Sociological Review*, 24, rpr. in R. A. Nisbet (ed.), *Emile Durkheim*, Englewood Cliffs, NJ, 1965. 153-176.
6. Bendix, R. (1960). *Max Weber, an Intellectual Portrait*, New York.
7. Boas, F. (1966). *Kwakiutl Ethnography* (ed. H. Codere), Chicago and London.
8. Braudel, F. (1958). "History and Sociology; English trans. in his *On History*. Chicago, 1980, 64-82.
9. Brown, R. (1977). *A Poetic for Sociology*, Cambridge.
10. Bühler, A. (1965). *Kirche und Staat bei Rudolph Sohm*, Winterthur.
11. Bulhof, I. N. (1975). "Johan Huizinga, Ethnographer of the Past", *Clio*, 4, 201-24.
12. Burke, P. (1988). "Ranke the Reactionary", *Syracuse Scholar*, 9, 25-30.

63. Kocka (1984); Medick (1987).

- 13 . Burke, P. (1990). *The French Historical Revolution: The Annales School 1929-89*, Cambridge.
- 14 . Burrow, J. W. (1965). *Evolution and Society*, Cambridge.
- 15 . Burrow, J. W. (1981). *A Liberal Descent*, Cambridge.
- 16 . Buttner, A. (1969). " Social Space in Interdisciplinary Perspective ". *Geographical Review* 59, 417- 26.
- 17 . Christaller, W. (1933). *Central Places in Southern Germany*; English trans. Englewood Cliffs, NJ, 1966.
- 18 . Clifford, J. and Marcus, G. (eds) (1986). *Writing Culture*, Berkely, Ca.
- 19 . Cohen, G. (1978). *Karl Marx's Theory of History*, Oxford.
- 20 . Cohn, B. S. (1962). " An Anthropologist among the Historians "; rpr. in *An Anthropologist among the Historians*, Delhi, 1987, 1-17.
- 21 . Comte, A. (1864). *Cours de Philosophie Positive*, vol. 5, Paris.
- 22 . Denning, G. (1971-3). " History as a Social System ". *Historical Studies*, 15, 673-85.
- 23 . Dilthey, W. (1883). *Einleitung in der Geisteswissenschaften*, Leipzig.
- 24 . Elias, N. (1987). " The Retreat of Sociology into the Present ", *Theory, Culture and Society*, 4, 223-47.
- 25 . Erikson, K. (1970). *Sociology and the Historical Perspective*, *The American Sociologist*, 5.
- 26 . Freyre, G. (1959). *Order and Progress*, English trans, New York, 1970.
- 27 . Geertz, H. (1975). " An Anthropology of Religion and Magic ", *Journal of Interdisciplinary History*, 6, 71-89.
- 28 . Geertz, C. (1980). *Negara*, Princeton, NJ.
- 29 . Giddens, A. (1979). *Central Problems in Social Theory*, London.
- 30 . Giddens, A. (1984). *The Constitution of Society*, Cambridge.
- 31 . Gilbert, F. (1965). " The Professionalization of History in the Nineteenth Century, and The Professional Historian in Twentieth-Century Industrial Society ", in J. Higham, L. Krieger and F. Gilbert (eds), *History*, Englewood Cliffs, NJ, 320-58.
- 32 . Gilbert, F. (1975). *Introduction to Hintze* (1975), 3-30.
- 33 . Hagerstrand, T. (1953). *Innovation Diffusion as a Spatial Process*; English trans. Chicago, 1967.

- 34 . Hall, J. A. (1985). *Powers and Liberties*, Oxford.
- 35 . Hamilton, G. G. (1984). " Configurations in History: the Historical Sociology of S. N. Eisenstadt, in Skocpol (1984)." *Vision & Method in Historical Sociology*, Cambridge; 85-128.
- 36 . Hawthorn, G. (1976). *Enlightenment and Despair*, rev. edn Cambridge, 1987.
- 37 . Henry, L. (1956). *Anciennes familles genevoises* Paris.
- 38 . Himmelfarb, G. (1987). *The New History and the Old*, Cambridge, Mass.
- 39 . Hobsbawm E. and Ranger, T. (eds) (1983). *The Invention of Tradition*, Cambridge.
- 40 . Hunt, L. (1984). " Charles Tilly's Collective Action ", in *Skocpol* (1984), 244-275.
- 41 . Jarvic, I. C. (1964). *The Revolution in Anthropology*, London.
- 42 . Kaye, H. J. and Mc Clelland, K. (1990). *E. P. Thomson: Critical Perspectives* Cambridge.
- 43 . Kindleberger, C. P. (1990). *Historical Economics: Art or Science?* NewYork, Cambridge.
- 44 . Knudsen, J. (1988). *Justus Mser and the German Enlightenment*, Cambridge.
- 45 . Kocka, J. (1984). " Historisch - Anthropologisch Fragestellungen - ein Defizit der Historische Sozialwissenschaft? ", in H. S. Süssmuth (ed.), *Historische Anthropologie*, G.tingen, 73-83.
- 46 . Leys, C. (1959). " Models, Theories and the Theory of Political Parties ", *Political Studies*, 7, 127-146.
- 47 . Lukes, S. (1973). *Emile Durkheim*, London.
- 48 . Malinowski, B. (1945). *The Dynamics of Culture Change*, New Haven, Conn.
- 49 . Man, P. de (1986). *The Resistance to Theory*, Manchester.
- 50 . Matthews, F. H. (1977). *Quest for American Sociology: Robert Park and the Chicago School*, Montreal and Lonon.
- 51 . Medick, H. (1987). " Missionaries in the Rowboat? Ethnological Ways of Knowing as a Challenge to Social History ", *Comparative Studies in Society and History*, 29, 76-98.
- 52 . Meek, R. (1976). *Social Science and the Ignoble Savage*, Cambridge.
- 53 . Momigliano, A. (1970). " The Ancient City ", in his *Essays on Ancient and Modern*

- Historiography*, Oxford, 1977, 325-340.
- 54 . Mommsen, W. J. (1974). *The Age of Bureaucracy*, Oxford.
- 55 . Moses, J. A. (1975). *The Politics of Illusion: the Fischer Controversy in Modern German Historiography*, Santa Lucia, Ca.
- 56 . Nisbet, R. (1966). *The Sociological Tradition*, NewYork.
- 57 . Nisbet, R. (1969). *Social Change and History*, NewYork.
- 58 . Ohnuki-Tierney, E. (ed) (1990). *Culture through Time*, Stanford, Ca.
- 59 . Park, R. E. (1916). " The City "; rpr. in *Human Communications*, Glencoe, Ill., 1952, 13-51.
- 60 . Peel, J. D. Y. (1971). *Herbert Spencer: the Evolution of a Sociologist*, London.
- 61 . Pocock, J. G. A. (1981). " Gibbon and the Shepherds ". *History of European Ideas*, 2, 193-202.
- 62 . Pollock, F. and Maitland, F. W. (1895). *History of English Law Before the Time of Edward I*, 2 vols, London.
- 63 . Robinson, J. H. (1912). *The New History*, NewYork.
- 64 . Roth, G. (1976). " History and Sociology in the work of Max Weber", *British Journal of sociology*, 27, 306-316.
- 65 . Sahlins, M. (1985). *Islands of History*, Chicago.
- 66 . Siegfried, A. (1913). *Tableau Politique de la France de l'Ouest sous La troisième république*. Paris.
- 67 . Simiand, F. (1903). " Méthode historique et science sociale ", English trans. *Review* 9 (1985-6), 163-213.
- 68 . Smelser, N. J. (1959). *Social Change in the Industrial Revolution*, London.
- 69 . Smith, D. (1991). *The Rise of Historical Sociology*, Cambridge.
- 70 . Spencer, H. (1904). *An Autobiography*, London.
- 71 . Steinberg, H. J. (1971). " Karl Lamprecht ", in H.-U. Wehler (ed.) *Deutsche Historiker*, I, G ttingen, 58-68.
- 72 . Stocking, G. (1983). " The Ethnographer's Magic: Fieldwork in British Anthropology from Tylor to Malinowski ", in G. Stocking (ed.), *Observers Observed*, Madison, Wis. 70-120.
- 73 . Thomas, K. V. (1971). *Religion and the Decline of Magic*, London.

- 74 . Thompson, E. P. (1963). *The Making of the English Working Class*, London.
- 75 . Thompson, E. P. (1971). " The Moral Economy of the Crowd ", *Past and Present*, 50, 76-136.
- 76 . Thompson, E. P. (1978). *The Poverty of Theory*, London.
- 77 . Trevelyan, G. M. (1942). *English Social History*. London.
- 78 . Trimberger, E. K. (1984). " Edward Thompson ", in *Skocpol* (1984), 211-243.
- 79 . Turner, F. J. (1893). " The Significance of the Frontier in American History ", rpr. in the *Frontier in American History*, Rpr. Huntington, W. Va, 1976, 1-38.
- 80 . Wallerstein, I. (1974). *The Modern World - System* NewYork.
- 81 . Weber, M. (1920). *Economy and Society*, English trans., 3 vols. NewYork, 1968.
- 82 . White, H. V. (1976). " The Fictions of Factual Representation ", rpr. in his *Tropics of Discourse*, Baltimore, Md, 1978, 121-134.
- 83 . Wolf, E. (1982). *Europe and the People without History*. Berkeley, Ca.

منبع

مقاله حاضر ترجمه‌ای است از فصل نخست کتاب زیر:

Peter Burke, History & Social Theory ", (Cambridge, Polity Press, 1996), **ch.1. "Theorists and Historians "**, pp. 1-21.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی